

به مناسبت یادمان قتل‌های زنجیره‌ای

یوسف اردلان

سخنرانی به دعوت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

مجموعه شرایطی سبب شد که در نیمه دوم قرن بیستم در بهمن ۱۳۵۷ مطابق با فوریه ۱۹۷۹ هیولای جهل‌واستبداد و مرگ با پیشینه‌ای که بدان اشاره شد بر کشور ایران مستولی گردد. اندکی نگذشت که با حمله به کرامت زنان چهره‌[] کریه اسلام سیاسی بیشتر خود را نشان داد و در روز هشتم مارس فرمان شکستن قلمها صادر شد، و بعد از آن در نوروز ۵۸ هجوم به بخشی از کشور یعنی کردستان که حاکمیت‌دین را نپذیرفته بود، اتفاق افتاد.

□□□□ □□ □ □□□ □□ □□□□

□□□□ □□ □□□□□□□□ □□□□ □□□□

خاقانی

با سلام و درود به حضار محترم و سپاس از حضورتان که هم‌آوا فریاد بر می‌آوریم جنایات جمهوری اسلامی را نباید به فراموشی سپرد.

مشکل است، پس از سخنان ارزنده سخنوران گرامی و حضور گرانقدرانی چون شما مطلبی را بازگو کرد. اما به‌هرحال سخن از یادمان جنایاتی است که بر ما روا داشته‌اند، و همگان می‌دانیم این یادمان نه ذکر مصیبت است نه قهرمان پروری و نه فریادی از برای انتقام، بلکه بازنگری است به آنچه اتفاق افتاده و در این راستا کوششی است در جهت توجه[] به‌زوایای گونانی از چرائی این وقایع. حکومت اسلامی در ایران چگونه[] پدیده‌ایست که اینچنین گستاخانه کشتار می‌کند؟

شاید این سوال پس از سی و سه سال و بعد از انواع تحلیل‌ها و بررسی‌های بعضاً آکادمیک کمی عجیب به نظر برسد، اما به زعم نگارنده این موضوع هنوز جای بحث و بازبینی دارد. بنا بر این اشاره‌ای مختصر به پاره‌ای از پارامترها یا بردارهای موجود آورنده این پدیده را ضروری میدانم.

الف- حکومت دینی ای که برکشورایران حکومت می‌کند دنباله رشته نا گسسته ایست از قرن شانزدهم میلادی که با حکومت صفویان در این سرزمین بوجود آمد. در طی سه قرن یعنی تا اواخر قرن نوزدهم که اوج ضلالت و فرسودگی ساکنین این سرزمین بود، در اعماق زندگی خصوصی مردم رسوخ پیدا کرده بود. مردم (رعایا) هرآنچه را که با ابتدائی ترین ابزار تولید بدست می‌آوردند حتی کفاف برآوردن زندگی روزمره‌شان نبود چه برسد به جوابگوئی به غارت و چپاول حکومتیان. این شرایط نکبت‌بار یعنی گسترده شدن جهل و فقر، زمینه را برای متاع دین فراهم کرده بود و مردم بی نوا سرخورده از زمینیان رو به سوی آسمان می‌آوردند. این سیر بازیر و بم هائی از حکومت قاجار تا مشروطه و سپس حکومت پهلوی با پیوندهای پنهان یا آشکار با حکومت‌ها تا قیام ۵۷ بر پایه شبکه ای سازمان یافته سنتی قرار داشت. که در رابطه مجتهدین و مراجع تقلید با مقلدین، تا منزوی‌ترین ده‌کوره -ها موجودیتی مرتجع، خرافاتی ولی واقعی داشت.

ب- این شبکه هرچند همواره رگه سیاسی شدن را در بطن خود داشت اما می‌توان گفت که پس از همکاری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشکار و پنهان در مسیر سیاسی شدن گام نهاد. این پدیده در سالهای ۴۰ مصادف با اصلاحات ارضی، و هم‌سو با سیاست ایجاد کمر بند سبز امریکایی یعنی کمک به گسترش جریان‌ات اسلامی از مالزی تا مدیترانه بود.

تحکیم قدرت مسلمانان مرتجع در مالزی و پس از آن کودتا علیه سوکارنودر اندونزی و کشتار یک میلیون کارگر سندیکائی و کمونیست آغازگر این توحش امپریالیستی از حافظه تاریخ محو نخواهد شد.

روند سیاسی شدن این شبکه بظاهر نا پیدا روز به روز گسترده تر می‌شد. تاسیس انجمن دانشجویان مسلمان که مؤسسین آن، مصطفی چمران، مظفر پرتوماه که هردو دارای تیترا دکترا در فیزیک هسته‌ای بودند و در ناسا کار میکردند و ابراهیم یزدی چشم پزشکی، در اوئل سالهای ۶۰ میلادی صورت گرفت و هم چنین بنیان‌گذاری "امل" که بعدها حزب‌الله در لبنان نام گرفت تحت حمایت کامل آمریکا بود.

ج- حکومت پهلوی، پدروپسر، در یک نکته اساسی با این شبکه، مشترک و هم‌سرنوشت بودند: مبارزه با کمونیسم! و آزادی‌خواهی. حکومت پهلوی بنا بر غریزه طبقاتیش و چه در انطباق با منافع سرمایه‌داران جهان، دریافته بود که یکی از موثرترین حربه ها علیه کمونیسم ارتجاع دینی است.

از این رو دست و دل‌بازی کاملی نسبت به قشر روحانی و مساجد از خود نشان

می‌داد ضمن اینکه در آرزوی تبعیت کامل آنها از خود هم بود. هرچند این دو پدیده هردو بهم چنگ و دندان نشان می‌دادند، پهلوی آنها را ارتجاع سیاه می‌نامید و آنها شاه را نوکر آمریکا (البته از حق نباید گذشت که هردو در این مورد راست می‌گفتند) اما نکته اساسی و مشترکشان در ایرانی‌گریشان بود حکومت پهلوی پرچم ناسیونالیسم میراث پدرش را برافراشته بود که چیزی نبود جز تفکر نژادپرستانه وارداتی از آلمان فاشیست. با ویژگی‌های باستانی و برتری نژاد آریائی و غیره. در حالی که اسلام سیاسی ایرانی می‌خواست، مردم همین محدوده را که شیعه اثناعشری (اسلام ایرانی) هستند و سرشار از حب آل‌عبا، در اختیار خود داشته باشند. با این نگرش می‌بینیم که شبکه آخوندها بعد از طی پروسه سیاسی شدن، به دو دلیل عمده بر پهلوی فایق آمد اول اینکه چهارصد سال شبکه دینی واقعی آنها بسیار قوی‌تر از ۲۵۰۰ سال تاریخ واهی پهلوی بود و ثانیاً ارتباط تنگاتنگ شبکه آخوندها یعنی شبکه حق امام بگير و معرکه بگيرهای محرم و سفر و رمضان با توده مردم قابل قیاس با ارتباط حکومت پهلوی که از طریق کل اداره‌کنندگان حکومت و نیروهای نظامی و انتظامی تعریف می‌شد، نبود.

د- رشد اسلام سیاسی در دردهه شصت و هفتاد میلادی یعنی دهه چهل و پنجاه شمسی

اگر شبکه خاموش ملایان عمدتاً در دهات بود و در هنگامه قیام، سیاسی شده بود، در شهرها این روند به گونه‌ای دیگر بود، بعد از جنگ دوم جهانی، استقلال هند، پیروزی انقلاب چین، بویژه پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری و پدید آمدن کشورهای اروپای شرقی، اعتبار و کشش خاصی نسبت به کمونیسم بوجود آمده بود.

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی جنبش‌های آزادیبخش، قاره‌های آسیا و آفریقا را در نوردیده بود، پیروزی کوبا به مثابه الگویی در آمریکای جنوبی درخشیده بود، موجی از حماسه‌های انقلابات دمکراتیک از الجزایر تا ویتنام، به شاخص این دوران تبدیل شده بود. پایان رشد اقتصادی (اقتصاد رفاه کینز) بعد از جنگ دوم و رشد اعتراضات دانشجویی و سندیکائی در اروپا و نسیم آزادی‌خواهی در جهان سوم خواب را از چشمان دیکتاتورهای مثل محمد رضا شاه برده بود. و تمام این دوران تاریخی بر فضای شهری ایران تاثیر خود را گذاشته بود، از اینرو جوانه‌های انقلابات دمکراتیک و آزادیخواهانه تحت تاثیر فضای چپ جهانی در حال رشد بود، در این دوران نمی‌شد آزادیخواه بود و مدافع سوسیالیسم و کمونیسم نبود.

در ایران بوی مشمئزکننده عظمت‌طلبی و خود بزرگ بینی ناسیونالیسم ایرانی و دروازه‌های تمدن بزرگ که پرچمدار آن حکومت پهلوی بود فضای

رسمی سیاسی را پیر کرده بود. درکنار این فضا نوعی تفکر بظاهر مردمی اما پوپولیستی به ظاهر مقابله با فرهنگ غربی که تحت عنوان غربزدگی معروف شده بود، فضای ذهنی عدالت خواه شهری را آلوده بود، جلال آل احمد با نثر زیبایش سنبل آن بود، در تکمیل این فضای ضد سوسیالیستی چیزی بعنوان نو اندیشی دینی به میدان آمد که سنبلش دکتر علی شریعتی بود. او سخنوری توانادر حقنه کردن نظرات به ظاهر نو ولی در باطن همان شیعه اثناعشری بود. او هم در بیان وهم در قلم توانسته بود بخش جوانان دین باور منتقد حکومت را بخود جلب کند. در واقع این دوطرز تفکر بازگشتی بود به دوران قبل از مشروطه و دوران اسلام سیاسی سید جمال الدین افغانی و راه گشائی برای حاکمیت بعدی متحجران اسلامی.

احتیاج به یادآوری نیست که مکررا اشاره بشود اشتراک نظریه پردازان سلطنتی، اندیشه ورزان به اصطلاح ضد غرب و نو اندیشان دینی! و مرتجعین حوزه نشین، دشمنی و عداوت با جوانه های کمونیسم و سوسیالیسم و دمکراسی بود که علیرغم فشار سنگین حکومت پهلوی در حال جوانه زدن بود.

با این مقدمه میرسیم به سال ۱۳۵۷ و ناتوانی محمد رضا شاه و اجماع قدرتهای صنعتی در فکر جایگزینی این حکومت. در بیست و هشت مرداد ۱۳۵۷ در امتداد اقدامات آشوبگرانه و بنا به ماهیت نابخرانه اسلام متحجر، سینما رکس آبادان به آتش کشیده شد، کلیه تماشاچیان فیلم گوزنها طبق آمار رسمی ۳۷۷ نفر قربانی شدند، هرچند ۶۱۰ بلیط فروخته شده بوده است! جنایتکارانه تر یا بهتر است گفته شود وقیحانه تر از آن این است که این جنایت را انجام دادند و توانستند آن را به حساب ساواک که برارنده چنین اتهامی هم بود بگذارند. یعنی برای اینان ارزش زندگی انسانها تابعی است از منفعت سیاسی یا مادی این قشر.

اعترافات حسین بروجردی و یا اعترافات خود کبعلی نامی که به جرم ارتکاب جنایت اعدام شد به روشنی خونسردی و بی تفاوتی حکام دینی را در برابر جان انسانها به نمایش میگذارد.

مجموعه شرایطی سبب شد که در نیمه دوم قرن بیستم در بهمن ۱۳۵۷ مطابق با فوریه ۱۹۷۹ هیولای جهل و استبداد و مرگ با پیشینه ای که بدان اشاره شد بر کشور ایران مستولی گردد. اندکی نگذشت که با حمله به کرامت زنان چهره در کریه اسلام سیاسی بیشتر خود را نشان داد و در روز هشتم مارس فرمان شکستن قلمها صادر شد، و بعد از آن در نوروز ۵۸ هجوم به بخشی از کشور یعنی کردستان که حاکمیت دین را نپذیرفته بود، اتفاق افتاد. متاسفانه در این برهه معلوم شد، کسانی که زمانی

خودراسوسیالیست و حتی سکولار و لائیک قلمداد می‌کردند اکنون چگونه به‌سادگی در برابر قدرت سرخم می‌کنند و می‌خواهند به دیگران هم بیاورانند که انشالله گربه‌است. و گویا حکومت شاگردان شیخ فضل‌الله و مقلدین علامه مجلسی سعادت می‌آفرینند. هیچکدام از این اتفاقات، در واقع جنایات تصادفی و گذرا نبودند. این حرکات آغازی بر ادامه جنایتهای سهمگینی بود که سالهای بعد مرتکب شدند. در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۸ حمله به کردستان و قتل عامهای قلاتان و قارنه و اعدامهای بی‌حساب خلخالی که هرکدامشان به تنهایی جنایت عظیمی است علیه بشریت روی داد، جنگ صدام و خمینی، که به جنگ ایران و عراق معروف شد، هدیه‌ای بود که خداوند رحمن والرحیم به حاکمان دینی داد. در سایه این نعمت‌الهی نسلی را کاملاً قصابی کردند.

این حکومت هرآن‌کس را که دلش برای دوستی انسانها می‌تپید و دستی بر آتش مبارزه در راه انسانها داشت، به بند کشید و سپس سلاخی کرد. این دوره، قتل‌عام زندانیان دهه شصت نام گرفت. پس از جنگ شیوه دیگری رو نمود، اندکی فضای بعداز جنگ گشوده شد کسانی که هنوز در آن سامان مانده بودند و توان نفس کشیدن را داشتند با قلم و قدم حرکاتی انجام دادند کتابی نوشته شد، نشریه‌ای منتشر شدو گاه‌ها تجمعی صنفی کارگری خودی نمود. اینبار هم عفریت هراس افکن اسلامی در قالب قتل‌های زنجیره‌ای خود را به نمایش گذاشت، از توطئه واژگون کردن اتوبوس نویسندگان و هنرمندان تا کشتن بیش از هفتاد تن از روشنفکرانی چون پوینده و مختاری و حتی کسانی متوهم که باور کرده بودند می‌شود در فضای حکومت اسلامی چیزی نوشت، و روشنگری کرد! ادامه پیدا کرد. یادتان می‌آید فیروزدوانی که توده‌ای بود و به‌خود باورانده بود که می‌شود افشاگری کرد، با انتشار اولین مطلب افشاگرانه‌اش (کتابچه حقیقت) سر به نیست شد، شاید این اولین بار است که در جمع نامش برده می‌شود. و یا غفار حسینی که در فرانسه بود و اکثر رفقا و دوستان می‌شناختندش، او به خیال اینکه او کاری به‌کار حکومت ندارد به ایران بازگشت، اما نمی‌خواست باور کند که به‌جرم اینکه زمانی خود را آزادی‌خواه دانسته‌است پیشاپیش محکوم به مرگ است. در تداوم خصلت تبهکارانه این حکومت چه در تداوم کشتار و سرکوبش در کردستان که هنوز هم ادامه دارد و چه در سرکوب سالهای ۸۸ و نمایش کریه‌ترین چهره حکومتی که در ایران دیده شده، می‌بایست شکی باقی نمی‌ماند و توهمی بر جای نمی‌بود که زندگی انسانی در تحت حاکمیت عبودیت خواه دینی امکان‌پذیر نیست. ولی و اسفا که باز می‌بینیم، کسانی را که نه جوان نورسیده‌هستند که بگوئیم بی تجربه‌است و نمی‌داند، بلکه سالمندان یا مجربینی که با دیدن این همه، باز در رسای این یا آن شریک در حکومت مدح می‌گویند. از خودم

می‌پرسم آیا اینان را نمیشود شریک جرم دانست؟ جوابم مثبت است در حقوق جزائی کشورهای دارای قوانین بورژوائی هم وجود دارد کمک نکردن به کسی که جانش در خطر است جرم محسوب می‌شود. یعنی هشدار ندادن به مردم ایران در برابر این حکومت هراس افکن آدمکش جرم است. آن هم جرم جنائی به همان اندازه که نهی از منکر و امر به معروف جرم جنائی است. ما گویا کشتار و قتل و جنگ فیزیکی که این همه در باره‌اش گفتیم را می‌بینیم اما از جنایت هولناکتر تجاوز به روان و مغز شوئی می‌لونها انسان محبوس در مرزهای ایران سخن نمی‌گوئیم. فضای آموزشی دانش آموزان و دانشجویان آکنده از اراجیف و یاوه‌های هذیان آلود انواع مطهری و متشرعین ریزو درشت است. از نظر من این حربه به مراتب کشنده تر و نابود کننده تر از کشتار فیزیکی است. ثمره جنگ‌هشت ساله اهدائی خداوند، امتزاج سه عنصر از پارامتر هائی بود که در آغاز به آن اشاره کردم. فرهنگ به اصطلاح ضد غرب زدگی، نواندیشی دینی و افتخارات تاریخی.

از این هر سه بینش ضد عقل، علم و شعور انسانی آلیاژی فراهم شده است که بشدت ناسیونالیست، شرمگینانه دین‌باور و درپنهان سلطنت‌خواه است که در قالب روشنفکران مبلغ نواندیش دینی امثال گنجی و سازگارا و ... بازیگر میدان شده اند و هم چنانکه اشاره کردم در یک خصلت مشترکند، دشمنی با هر آنچه به بینش آزادی‌خواهی، سوسیالیستی یا کمونیستی ربط پیدا می‌کند، صحبت بر مخالف بودن یا نقاد بودن نیست آنها با تکامل دشمنی دارند. و خطر اصلی در همینجاست که این آلیاژ با زهم تداوم این جرثومه نکبت و جهل و کشتار اسلامی کنونی خواهد بود.

حتما در سایتها گوشه‌ای از مصاحبه خبرنگار گاردین با جلااد رسمی عربستان سعودی "محمد سعیدالبشی" را دیده اید، که روزانه تا هفت نفرا گردن می‌زنند. در جواب خبرنگار با کمال خونسردی می‌گوید: 'برایم مهم نیست ۲ یا ۴ یا ۱۰ نفر را گردن بزنم، تا زمانی که اراده الهی را جاری می‌کنم مهم نیست چند نفر را گردن می‌زنم و در ادامه می‌گوید در هنگام کار آرامش دارد چون در حال انجام عمل الهی است" و اضافه می‌کند " محکومین به اعدام کاملا آرام هستند آنها مرگ را پذیرفته‌اند و من به آرامی از آنها می‌خواهم که اشهدشان را بخوانند" عمل الهی عرب و عجم نمی‌شناسد انسانهارا باید مسخ کرد که با آرامش کامل مرتکب قتل های زنجیره‌ای دیگر شوند، و تداوم کشتار تظاهرکنندگان و قتلعام در کردستان و اعدام در خوزستان و بلوچستان را با کمال خونسردی انجام دهند. و همه اینها با کمال آرامش و بدون خشونت صورت گیرد تا خدای ناکرده آرامش روضه‌خوانان ضد خشونت بر نیاشوید. و بر منبر موعظه‌شان از قربانیان بخواهند تنها وظیفه شما تن دادن به خشونت جلااد است و به آرامی اشهدشان را بگویید. سپاس از

اینکه صبورا نه به صحبت‌هایم گوش فرادادید.

پاریس پانزدهم دسامبر ۲۰۱۲

□